انترناسیونال ۴۶۰

بهروز مهرآبادی

**رویاهای مضحک رضا پهلوی**

مصاحبه نشریه آلمانی فوکوس آلمان با رضا پهلوی در نظر اول شوخی بنظر می رسد. خواننده خوشبین ممکن است تصور کند که شاهزاده مزاح می فرمایند. اما با ادامه مطلب متوجه می شویم که مطلب خیلی هم جدی است و آرزو ها و امیال ملوکانه را می خوانیم. رضا پهلوی در پاسخ به اولین سوال از آرزوی بر سر گذاشتن تاج شاهی سخن می گوید و تاکید می کند که "بنا به قانون شاه ایرانم". او سلطنت را شکل مناسب حکومتی برای ایران و شاه را شخص بیطرفی برای وحدت در جوامعی که یکدست نیستند، می داند. و آنرا با اسپانیای بعد از فرانکو مقایسه می کند.

بدون تردید استناد ایشان به قانون عقب مانده مشروطه است که میلیونها نفر مردم در تظاهرات های پر شکوه سال ۵۷ ابطال آن را اعلام کردند. ولی معلوم نیست که چه نیروی ماوراء الطبیعه ای ایشان را بعنوان یک شخصیت بیطرف برای ایجاد وحدت در جامعه تعیین کرده است. معلوم نیست که معیار ایشان برای یکدست بودن یا یکدست نبودن جامعه چیست.

فوکوس آنلاین توضیح می دهد که در سنجش با اسپانیا ایران زمان محمد رضا شاه چندان دمکراتیک نبود. رضا پهلوی پاسخ می دهد: "پدرم بر این باور بود که باید ابتدا به مردم تا حدی آموزش بدهد تا دمکراسی امکان پذیر شود. می خواست ابتدا جامعه مدنی ایجاد کند. نظامش اصلاح پذیر بود و در آخر هم با اصلاحات موافقت کرد."

از این پاسخ ها می توان فرهنگنامه سیاسی نوینی تدوین کرد. هنوز میلیونها شاهد زنده در ایران وجود دارند که می توانند معنی آموزش های محمد رضا شاه را بیان کنند و میلیونها سند وجود دارد که معنی آموزش دمکراسی شاهانه را روشن سازد: "صدها مورد مورد اعدام زندانیان سیاسی، انواع مختلف شکنجه از قبیل آپولو و اتو برقی، سرکوب هزاران تظاهرات، تعطیلی صدها نشریه، سانسور هزاران کتاب، بستن در همه احزاب سیاسی که کوچکترین انتقادی به سیستم داشتند، تشکل های کارگری، انجمن های ادبی، سازمان های دانشجویی، سرکوب صدها اعتصاب و اعتراض کارگری از جمله کشتار کارگران جهان چیت تهران، استقرار نیروهای مسلح در دانشگاهها و موارد بیشمار حمله به دانشجویان" را نمونه هایی از آموزش دمکراسی نام برد و از امثال پرویز ثابتی و نصیری و شعبان جعفری که از همکاران آن بودند. ساواک و زندانهای اوین، کمیته مشترک، قزلحصار و عادل آباد به منظور آموزش و قانع ساختن مردم به دمکراسی ساخته شده بود. ایران نه با اسپانیا بلکه با شیلی سنجیده می شد و نام شاه در کنار پینوشه قرار می گرفت. محمد رضا شاه حزب رستاخیز را ساخت و حتی احزاب دست ساز نظیر پان ایرانیست را منحل کردند. دوره سرمستی شاه بود و اعلام کرد هر کس نمی خواهد عضو حزب رستاخیز شود می تواند کشور را ترک کند. اینها برای عادت دادن مردم به دمکراسی بود! جناب پهلوی مزاح میفرمایند!

نکات زیادی در این مصاحبه هست که بیشتر به شوخی شبیه است. ایشان ظاهرا هنوز در دوره گورستان آریامهری بسر می برند و خبری از تحولات چند دهه اخیر ندارند. همه هنر شاه این بود که کمونیست ها و اعتراضا کارگری و دانشجوئی و قطب چپ جامعه را به شکست سرکوب کرد و دست آخوند، درباری و غیر درباری را باز گذاشت تا در سال ٥٧ به کمک دولت آمریکا و انگلیس و فرانسه یعنی دوستان شاه، با دست باز انقلاب مردم را مصادره کنند. جمهوری اسلامی به یک معنی محصول خفقان حکومت شاه بود.

اگر رضا پهلوی به اسنادی که وقایع سال ۵۷ را نشان میدهند، مراجعه کند متوجه می شود که بعد از حضور میلیونی مردم در خیابانها نظام شاهنشاهی "اصلاح پذیر" نشد، بلکه از هم پاشید و مردم قدرت خود را به حکومت تحمیل کردند. برای مدت چند ماه قدرت نهادهای اعمال قدرت مردمی که در محلات، کارخانه ها، ادارات و دانشگاهها بوجود آمده بود، قوانین دولتی را بی اعتبار کرد. موافقت محمد رضا شاه با اصلاحات در سال ۵۷ بیشتر از یک شوخی تلقی نشد.

فوکوس آنلاین یادآوری می کند که قبول "اصلاحات" در آن زمان " دیگر خیلی دیر شده بود. رضا پهلوی که فکر نمی کند آلمانی ها چیزی از وقایع سال ۵۷ به خاطر داشته باشد و یا این مصاحبه به فارسی ترجمه شود، پاسخ می دهد "پدرم در آن زمان داوطلبانه کشور را ترک کرد. قذافی نبود، صدام حسین نبود، بشار اسد نبود که به قدرت بچسبد و راه صلاح کشورش را در نظر داشت. بسیاری از انقلابی های آنموقع امروز نزد من می آیند و می گویند: "بهتر بود پدرت ما را بازداشت و اعدام می کرد...."

رضا پهلوی باز هم نمی داند که خروج محمد رضا شاه تحت فشار مردم بود. ارگانهای قدرت و سرکوب رژیم از هم پاشیده بود و فرار تنها راهی بود که برای او باقی مانده بود. شاید کمی دوراندیش تر از قذافی و اسد و صدام حسین بود. چون فرار او قبل از آن صورت گرفت که دیگر نتواند جایی برای ماندن در خارج از ایران، پیدا کند. "انقلابی های آن زمان" مورد نظر ایشان، به احتمال بسیار زیاد همکاران سابق جمهوری اسلامی هستند که مورد بی مهری "ولی اله" قرار گرفته و به خدمت "ظل اله" در آمده اند. اما با وجود این بعید است که این قبیل سخنان را بجز در محافل خصوصی، در جای دیگری بیان کنند.

اینکه رضا پهلوی خود را مهاتما گاندی و یا نلسون ماندلای ایران می داند فقط بخاطر بی اطلاعی از تاریخ و شرایط اجتماعی ـ سیاسی هند و آفریقای جنوبی نیست. او بخوبی می داند که مردم نهاد سلطنت را نمی پذیرند. هر چند بطور مکرر از منتقدین و مخالفین خود می خواهد که به "ژنتیک" او کاری نداشته باشند، اما هر وقت فرصت کند خود را به عنوان وارث تاج و تخت قسم خورده معرفی می کند. بدون شک بدلیل همین عامل "ژنتیک" است که خود را "مسئول تداوم" نهاد سلطنت بعنوان یک آلترناتیو حکومتی در ایران، معرفی می کند و همچنین به خود به عنوان یکی از رهبران اپوزیسیون راست و سخنگوی "شورای ملی" و یا "کنگره ملی" ـ به فرض تشکیل شدن آن ـ لقب دهد.

مصاحبه ها و سخنرانی های رضا پهلوی که در روز های اخیر منتشر شده، بیان کننده دغدغه ها و دلمشغولی های بخش عمده اپوزیسیون راست و اپوزیسیون داخل رژیم است. رضا پهلوی در سخنرانی خود در هلند که در روز ۱۱ خرداد انجام شد، شرط حمایت غرب از اپوزیسیون بورژوائی را ارائه یک آلترناتیو منسجم بیان می کند و می گوید: "صحبت با دولت های مختلف روی این مطالب می چرخید، کدام آلترناتیو؟ کدام تشکل؟" او هشدار و امید می دهد که: "هیچ بهانه ای دیگر نداریم که این کار رو اولا نتونیم انجام دهیم و اینکه با انجامش خواهید دید بسیاری از مشکلاتی که تا حال باهاش روبرو بودیم، خیلی درها باز خواهد شد."

از سخنان رضا پهلوی به راحتی می توان دریافت که آمریکا و متحدان غربی اش شرط کمک های بیشتر به اپوزیسیون راست و قطع امید کردن از جمهوری اسلامی را متحد شدن این اپوزیسیون اعلام کرده است. افتضاح کنفرانس مخفی استکهلم در فوریه گذشته و صندلی های خالی واشنگتن در اوایل آپریل تشتت، بی افقی، حقارت و بی خاصیتی اپوزیسیون راست را نشان داد. رضا پهلوی می داند که هر لحظه امکان دارد مردم به خیابانها بریزند و می گوید: "این پتانسیل هست که میلیونها نفر می تونند جمع بشند". از سوی دیگر از برآمد و قدرت جنبش کارگری هم آگاه است و یادآوری می کند که اعتصاب کارگران شرکت واحد توانست پس از ۱۲ ساعت تهران را فلج کند. او از یکی از فرماندهان سپاه نقل می کند که بیشترین وحشت رژیم از تجمع مردم و تمام تلاش نیروهای سرکوبگر برای ممانعت از جمع شدن آنها است. رضا پهلوی می داند که حتی برای جلب حمایت کارگران حتی به عقب مانده ترین نیروها نظیر اکثریت و یا طیف خانه کارگری ها هم نمی تواند امید داشته باشد و برای توده های مردم هم حرفی برای گفتن ندارد. او این سوال ها را که "کدام برنامه مشخص سیاسی" را دارید و "پاسخ شما به معضلات کارگران چیست"، بی جواب می گذارد. بی دلیل نیست که توسل به جناح هایی از رژیم که به قول او "در درون نظام گیر کرده اند" و یا اصلاح طلبان حکومتی یا "سبزها" بخش مهمی از صحبت های او را تشکیل می دهد. این نیروها یا مستقیما در سرکوب اعتراضات مردم شرکت داشته اند و یا توانسته اند مانع از به خیابان آمدن مردم شوند.

او اپوزیسیون بورژوایی را و دولتهای غربی را از بروز یک انقلاب و رو دررویی آتی مردم با رژیم می ترساند و از آنها می خواهد که برای جلوگیری از چنین شرایطی با هم متحد شوند. بیشترین تکیه او در سخنانش به نیروهایی است که به قول او "در درون نظام گیر کرده اند" و خواهان داشتن امنیت هستند. به همین دلیل بطور مداوم فراخوان "پرهیز از خشونت" می دهد. برای مردمی که در مقابل یکی از وحشی ترین و خونخوارترین حکومت های تاریخ قرار دارند، فراخوان رضا پهلوی به معنی ساکت شدن در مقابل رژیم و رضایت دادن به انجام تغییرات از درون نظام است. برای ترغیب اپوزیسیون راست رضا پهلوی یادآوری می کند که حتی روسیه و چین هم به شرط حفظ منافعشان حاضرند دست از حمایت جمهوری اسلامی بردارند. "روسیه و چین می دانند که لغزش نظام پیش خواهد آمد و وقتی که این لغزش شروع شد آنموقع محاسبات دیگری خواهند داشت". و وعده می دهد که: "تعجب نکنید اگر چند ماه دیگر سر وکله من در مسکو و یا پکن هم پیدا بشه".

تلاش های رضا پهلوی و سایر سردمداران سرمایه داری خارج از قدرت برای ساختن یک تشکل متحد بی نتیجه مانده است. این "اپوزیسیون" نمی تواند برنامه و سیاستی متفاوت از جمهوری اسلامی ارائه دهد. بدست آوردن سود بیشتر، داشتن نیروی کار ارزان، جلب رضایت بانک جهانی نمی تواند بدون سرکوب و اختناق همراه باشد. همراهی و هم آوایی بخش هایی از نیروهای جدا شده از رژیم با رضا پهلوی به روشنی این واقعیت را نشان می دهد. این را از اظهارات او نیز می توان دریافت.

لحن متفرعنانه و توهین آمیز "شاهزاده" نسبت به مردم را در مصاحبه او با مسیح علینژاد در ژانویه گذشته نیز می بینیم. او در این مصاحبه نظرش را در مورد دوران حکومت پهلوی و اختناق و سرکوب آزادی ها در آن دوره این چنین بیان کرد: "ما یک فرهنگی داریم ... و شاید کمبود یک فرهنگ سیاسی اشکال اصلی مسئله در ایران بود، نه فقط یک ساختار حکومتی. شما هر ساختار حکومتی ای که داشته باشید، اگر مردم آن مملکت، آن فرهنگ سیاسی کافی را نداشته باشند، حتی اگر بهترین ساختار سیستم و نظام را داشته باشید، حتی اگر بهترین قانون را هم تدوین کرده باشید، الزاما به یک فضای دمکراتیک نمی رسید". و ادامه می دهد: "من خودم را از یک نقد تاریخی بری می‏دارم، چون این‏کار را به تاریخ و تاریخ‏‏ نویسان می‏سپارم. ولی حداقل می‏توانم بگویم که نیت چه بود. نیت خدمت به مملکت بود، نیت پیشرفت ایران بود، نیت آموزش و پرورش ایران بود، نیت بهتر شدن وضعیت اقتصادی کشورمان بود، بالا بردن مقام ایران در سطح بین ‏المللی بود."

رضا شاه و محمد رضا شاه به مردم آموزش دمکراسی می دادند اما مردم لایق نبودند و فرهنگ سیاسی آنها بالا نرفت! ساختار حکومتی و دستگاه خفقان و استبداد و کشتارو غارت بی تقصیر بود. مردم بخاطر فرهنگ سیاسی خود درخواست می کردند تا زندانی و شکنجه و اعدام شوند!

رضا پهلوی خود را از واقعیت "نقد تاریخی" بری می داند و در سایه وهم انگیز "نیات" پنهان می شود. چه کسی می تواند خاطرات خمینی، هیتلر، عیدی امین و صدام حسین و یا صادق خلخالی را بخواند و این "نیات" را نبیند، اما قضاوت تاریخ در مورد آنان ربطی به نیات آنان ندارد. با شنیدن این سخنان می توان رویاهای شیرین شاهزاده را دریافت و ماهیت ادعاهای دفاع از حقوق بشر ایشان را شناخت. اما تاریخ و مردم با "نیات" ایشان کاری ندارند، عملکرد او را مورد قضاوت قرار میدهند. مردمی که خواهان منزلت و معیشت انسانی، آزادی و برابری هستند، مردمی که خواهان برافتادن بساط غارت و استثمار هستند، این رویاها را نقش بر آب خواهند کرد و مجال تحقق به آن نخواهند داد.